

تلفی قدما از وطن

یکی از عمده ترین مسایلی که حوزه گسترده ای از تأملات انسان را در دوران ما به خود مشغول داشته ، مسأله ی وطن است. دسته ای با شیدایی تمام از مفهوم وطن سخن می گویند و جمعی نیز برآنند که وطن حقیقتی ندارد؛ زمین است و آدمیان، همه جا وطن انسان است و جهان را وطن انسان می شمارند. آنچه مسلم است اینکه مفهوم وطن و وطن پرستی در ادوار مختلف تاریخ بشر و در فرهنگ های متفاوت انسانی وضع و حالی یکسان ندارد. در هر جامعه ای ممکن است مفهوم وطن به تناسب هیأت اجتماعی و ساختمان حکومتی و بنیادهای اقتصادی و سیاسی تغییر کند.

جستجو در بحث وطن و ملیت به شکل جدید و اروپایی آن سابقه ای چندان کهنسال ندارد. از غرب به دیگر سرزمین های جهان راه یافته و در غرب نیز چندان سابقه ی دیرینه ای ندارد. بیش و کم از قرن هجدهم ، و با مقداری گذشت ، هفدهم آغاز می شود و یکی از نخستین بنیانگذاران اندیشه قومیت، ماکیاولی (۱۵۲۷ – ۱۶۶۹م.) سیاستمدار و فیلسوف معروف ایتالیایی است. سپس اوج فکر قومیت و بحث وطن را در اروپای قرن نوزدهم باید جستجو کرد. در خصوص مفهوم قومیت و عناصر سازنده ی آن اختلاف نظرهای فراوان می توان یافت. در تعریف قومیت از وحدت و اشتراک در سرزمین، زبان ، دین ، نژاد ، تاریخ ، علایق و دلبستگی های دیگری که انسان ها را ممکن است در یک جبهه قرار دهد، سخن گفته اند. اما هیچ یک از این عوامل به تنهایی سازنده مفهوم قومیت نیست.

اندیشه قومیت ایرانی هم به شکل خاص امروزی آن – که خود متأثر از طرز برداشت ملل اروپایی از مسأله ی ملیت است – یک بحث جدید به شمار می رود که با مقدمات انقلاب مشروطه از نظر زمانی همراه است. شاید قدیمی ترین کسی که از قومیت ایرانی در مفهوم اروپایی قومیت سخن گفته میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۲۹۵ – ۱۲۲۸ش) باشد که در این راه نخستین گام را برداشته و شخصیتی تند و تیز و حتی افراطی بوده است.